

نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

فاطمه زهرا هدایت

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات مبارکه، اخلاق را در بین نوع انسان به سه گونه فطری، ارثی و اکتسابی دسته‌بندی می‌نمایند. هیکل مبارک استعداد را نیز به دو گونه فطری و اکتسابی تقسیم می‌فرمایند.^۱ و در مورد هر یک، توضیحات و مثالهایی هم ارائه می‌دهند که در جای خود بدان پرداخته خواهد شد. اما با زیارت آن بیانات مبارکه، این سؤالات در ذهن ایجاد می‌شود که اهمیت و تأثیر هر یک از این عوامل در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان به چه میزان است؟ تفاوت و اختلاف موجود در انسان از لحاظ ادراک، استعداد، یادگیری، تفکر، عواطف، احساسات و بطور کلی صفات و رفتاری که اجزاء تشکیل‌دهنده شخصیت بحساب می‌آیند،^۲ بیشتر محصول کدام یک از این عوامل است؟ و آیا می‌توان تعیین کرد که یک یا دو عامل از این عوامل، مهم‌تر از دیگری باشد؟

آنچه در این مقال بررسی می‌گردد، نقش و اهمیت هر یک از این عوامل، از نقطه نظر آیین بهائی و نیز دیدگاه‌های اندیشمندان، نظریه‌پردازان و مکاتب مهم علمی و تربیتی می‌باشد.

۱- فطرت

فطرت در لغت به معنی سرشت و طبیعت و صفت طبیعی انسان آمده است.^۳ فطرت، غریزه و طینت انسان است. منتهی شکل تعلیه یافته و متعالی غرایز است؛ چون غرایز، بیشتر در حیوان است و به احتیاجات مادی و جسمانی برمیگردد. اما هر آنچه در نوع انسان بصورت طبیعی و همگانی وجود دارد فطری است مثل ارزشها، اخلاقیات، نیازها، تواناییهای شناختی از قبیل هوش و ... البته میزان هوش ارثی است که محیط نیز می‌تواند آن را تقویت کند، همان طور که سایر عوامل فطری هم تقویت یا تضعیف می‌شوند که در مباحث بعدی، بیشتر بدان خواهیم پرداخت.

در مورد فطرت و طبیعت انسان، اندیشمندان و نظریه‌پردازان، نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند. جان لاک (John Locke) حکیم انگلیسی، زمینه وجودی انسان را لوح سفید اطلاق می‌کند. لاک انسان را هنگام تولد همچون صفحه بدون نقش و نگار تصور می‌کند که این صفحه فقط پس از تولد به نقوش واقعی منقش می‌گردد. از این رو معتقد است باید این لوح را با کمال احتیاط از تأثیرات ناپسند اجتماع دور داشت.^۴

البته نظرات جان لاک جای بحث دارد، چون زمینه وجودی هر یک از ما هم از لحاظ قیافه و هم از حیث بسیاری از خصائص دیگر دارای طرح و شکل معینی است که از پدر و مادر و اجداد و نیاکان خود به ارث برده‌ایم.^۵

ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) نویسنده مشهور فرانسوی معتقد است که انسان طبعاً خوب خلق شده و تنها تمدن و فرهنگ، او را بسوی اخلاق رذیله می‌کشاند. به همین دلیل وی طرفدار اصل طبیعت بود و رجعت به طبیعت را تبلیغ می‌نمود.^۶

هدف پرورشی روسو وصول به وضع طبیعی و فطری انسان است. به عبارت دیگر نظر تربیتی وی این است که باید استعدادات انسان به وضع طبیعی بدون مانع تمدنی و اجتماعی که به عقیده وی بسیار نامطلوب و حتی زیان‌آور است، پرورش یابد.^۷

البته این ایراد بر نظرات روسو وارد است که مفاهیم خوب و بد که وی در نظرات خودش بیان می‌کند، خود از جمله مفاهیم اجتماعی و تمدنی است.^۸

هربارت (Herbart) حکیم و مربی بزرگ آلمانی، در فطرت انسان، پنج اصل پسندیده را بالقوه موجود فرض می‌کند که عبارتند از میل به آزادی درونی، میل به کمال، میل به خیر، میل به عدالت و میل به انصاف. هربارت می‌گوید هر کس را که این پنج امر فطری رهنما باشد، تربیت‌یافته بشمار می‌آوریم.^۹

بطور کلی فطرت‌گرایی در روانشناسی، تاریخی طولانی دارد. فی المثل بقراط پدر علم پزشکی معتقد بود که خلقیات انسان از تعادل چهار مزاج خون، صفرا، سودا و بلغم تشکیل می‌شود. یا برخی نظریه‌پردازان و روانکاوان، عوامل زیستی را در شخصیت انسان عمدتاً مؤثر می‌دانستند؛ همانند زیگموند فروید (Sigmund Freud) روانشناس و روانکاو معروف اتریشی که معتقد بود مفهوم نهاد که در شکل‌گیری زیربنایی شخصیت اهمیت فراوانی دارد، به خصوصیات سرشتی و نهادی افراد برمی‌گردد.^{۱۰}

اما فطرت از دیدگاه امر مبارک: حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، قوله تعالی:

«قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمی‌شد، چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند.»^{۱۱}

پس بنا به فرموده جمال مبارک، فطرت آدمی از ابتدا پاک است و در این عالم است که ممکن است از فطرت اصلی منحرف شود.

حضرت عبدالبهاء نیز پس از تقسیم‌بندی اخلاق به سه گونه فطری، ارثی و اکتسابی، در توصیف اخلاق فطری چنین می‌فرمایند:

«... اما اخلاق فطری، هرچند فطرت الهیه خیر محض است و لکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است، همه خیر است، اما به حسب درجات خوب و خوشتر است، چنان که جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد، اما ادراک و استعداد و قابلیت در

میان نوع انسان متفاوت است و این واضح است. مثلاً چند طفل از یک خاندان در یک محل، در یک مکتب از یک معلّم تحصیل نمایند و به یک غذا و یک هوا و یک لباس تربیت شوند و یک درس بخوانند، لابد در میان این اطفال، بعضی ماهر در فنون شوند و بعضی متوسط و بعضی پست. پس معلوم شد که در اصل فطرت، تفاوت درجات موجود و تفاوت قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از روی خیر و شرّ است، مجدّد تفاوت درجات است...»^{۱۲}

هیكل مبارک در ادامه می‌فرماید که شاید نفسی بگوید مادام که استعداد و قابلیت نفوس متفاوت است، تفاوت اخلاق هم هست. اما این چنین نیست زیرا استعداد هم فطری است هم اکتسابی. استعداد فطری، کلّ خیر محض است. یعنی در فطرت، شرّ نیست، اما استعداد اکتسابی موجب می‌شود شرّ حاصل گردد. حضرت عبدالبهاء در ادامه، چند مثال می‌زنند که نشان می‌دهد از عدم استفاده صحیح از قوا و صفات انسانی، چگونه شرّ حاصل می‌گردد و اخلاق و صفات انسان تغییر می‌یابد. فی‌المثل هیكل مبارک اشاره می‌فرماید که خدا بر جمیع بشر این قابلیت و استعداد فطری را داده که از شکر و شکر مستفید شوند و از سمّ متضرّر و هلاک گردند. اما انسان شروع می‌کند به استعمال سمّ تا بجائی می‌رسد که هر روز اگر یک درهم افیون نخورد هلاک می‌شود. هیكل مبارک در خصوص صفاتی از قبیل حرص و آز و یا قهر و غضب هم می‌فرماید که اگر در موقع و جای خود صرف شود ممدوح است. برای مثال اگر انسان حرص در تحصیل علوم و معارف و یا رحم و مروّت و عدالت داشته باشد و یا به ظالمان خونخوار قهر و غضب نماید بسیار ممدوح است. حضرت عبدالبهاء در نهایت می‌فرماید که فطرت خیر محض است. اما اگر همین اخلاق فطریّه انسان که سرمایه حیاتست در موارد غیرمشروع صرف و استعمال شود، مذموم گردد.^{۱۳}

حضرت عبدالبهاء در خصوص این که در فطرت شرّ نیست و شرّ امر عدمی است و خیر امر وجودی، می‌فرماید که فطرت انسانی و صفات و کمالات ممدوحه انسان خیر محض است و شرّ عدم وجود آنهاست. مثلاً ظلمت و تاریکی، عدم نوراست. فقر فقدان غناست. پس خیر امر وجودی است و شرّ امر عدمی.^{۱۴}

بنابر این از بیانات مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء این نتیجه مستفاد می‌گردد که گرچه اخلاق فطری همه خیر است، اما تفاوت درجاتست و همین استعداد و اخلاق فطری می‌تواند از مسیر اصلی منحرف شود و از تفاوت عادت و تربیت، تغییر یابد، همان گونه که بالعکس می‌تواند موجب شکوفایی صفات و قوای فطری شود.

اما آنچه در این مبحث جای تأمل دارد، اینست که آثار بهائی از جمله آثار حضرت عبدالبهاء و بیانات مبارکه‌ای که بدان اشاره شد، عامل مهمّ فطرت انسانی را به دو عامل

وراثت و محیط افزودند و درباره آن تأکید فرمودند. چنان که جناب دکتر داوودی هم اشاره می‌فرمایند که امر بهائی و حضرت عبدالبهاء با تأکید بر عامل فطرت که خاص انسان است، تلاش نموده‌اند که از بازگشت انسان به طبیعت آن گونه که طبیعیون قائل هستند مانع شوند و اصالت انسان که به اراده الهی روح انسانی بر او تعلق گرفته و فطرت انسانی یافته است، محفوظ ماند.^{۱۵}

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که قسمی از طبیعیون برآنند که تفاوت بشر و برتری و پستی آنها در اصل خلقت است، یعنی از مقتضای عالم طبیعت است، قسمی دیگر از فلاسفه و قدماء برآنند که تفاوت بین بشر از تربیت است. هیکل مبارک در ادامه می‌فرمایند که انبیاء برآنند که در اصل فطرت، نفوس بشر مختلف هستند.^{۱۶} مقصود از ذکر این بیان مبارک در اینجا، اشاره به اهمیت اصل فطرت انسانی است که در امر مبارک بدان تأکید فراوان شده، و آلا مرکز میثاق در ادامه بیان مبارک به تأثیر عوامل دیگر از جمله تربیت اشاره می‌فرمایند که در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت.

۲- وراثت

مقدمتاً باید اشاره کرد که برخی از متخصصین و روان‌شناسان، فطرت و وراثت را یکی می‌گیرند چون معتقدند هر دو با شخص بدنیا می‌آیند، مانند بسیاری از ویژگیهای جسمانی و بیولوژیکی از قبیل رنگ چشم، رنگ پوست، قد و یا تواناییهای شناختی مثل هوش، استعداد و ...

عامل وراثت، همان ژن است که از طریق آن بسیاری از خصائص و قابلیت‌ها از والدین و یا اجداد انسان، به وی منتقل می‌شود. درست است که صفات ژنتیکی که در درون ماست، بخش ذاتی و پایدار درون ماست مثل رنگ چشم، اما با فطرت متفاوت است. چون فطرت در نوع انسان وجود دارد و همگانی است مثل هوش؛ اما میزان آن در افراد می‌تواند ارثی باشد که البته این میزان هم توسط محیط تشدید و تقویت می‌شود؛ و یا صفات ارزشی و اخلاقی که در نوع انسان وجود دارد که وراثت و محیط می‌توانند آنها را تقویت یا تضعیف کنند و بطور کلی آنها را تغییر دهند. پس می‌توان گفت که فطرت عاملی است که در نوع (مثل نوع انسان) به ارث می‌رسد و وراثت عاملی است که از فرد یا افراد به فرد می‌رسد.

در مورد هوش صحبت شد که در نوع انسان وجود دارد. لازم به ذکر است که هوش در حیوانات هم به نحوی وجود دارد. اما هوش عملی است مثل لانه‌سازی پرندگان که امری غریزی و مبتنی بر تجارب گذشتگان است.^{۱۷}

برخی از متخصصین و پژوهشگران، همانطور که گفته شد وراثت و فطرت را در مقابل محیط - که در مبحث بعدی بدان پرداخته می‌شود - یکی می‌گیرند و مسئله وراثت و

محیط را به عبارتی رابطه طبیعت و تربیت می‌دانند. تشخیص و بررسی سهم وراثت و محیط در یک فرد، مسئله‌ای پیچیده و مشکل است، به جهت این که از یک سو آنچه در یک فرد وجود دارد از جهت زیستی و ارثی ترکیبی از ژنهاست و از سوئی دیگر، هر یک از این دو عامل محیط و وراثت جداگانه عمل نمی‌کنند و بصورت ترکیبی از این عوامل عمل می‌کنند. یکی از مهمترین شیوه‌های طرح علمی این مسئله، بررسی گروهی است. یعنی گروه‌هایی از افراد در نظر گرفته می‌شوند و اثرات وراثت و محیط جداگانه در آنها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

در یک سری از تحقیقات، برای این که اثر وراثت را مشخص کنند محیطی تقریباً همسان و برابر فراهم می‌نمایند و قرابت ارثی را بررسی می‌کنند، یعنی افرادی که رابطه خویشاوندی دارند. فی‌المثل از همزادان و دوقلوهای حقیقی (دوقلوهایی که از یک سلول بوجود آمده باشند) شروع کرده، بررسی و پژوهش را ادامه می‌دهند تا به افرادی که هیچگونه رابطه خویشاوندی با یکدیگر ندارند، برسند. ابزار اندازه‌گیری معمولاً ضریب همبستگی است و بازدهی که مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد بازدهی است که از بکار بردن تست هوش (به عنوان یک توانائی کلی) بدست می‌آید. نتایج مطالعات در این تحقیقات نشان داده است که بین افزایش نسبت خویشاوندی و افزایش ضریب هوشی، همبستگی بالائی وجود دارد. بخصوص در مورد همزادان یا دوقلوهای همسان، ضریب همبستگی، بیشتر بوده است. این واقعیت نشان می‌دهد که در این شباهت‌ها و میزان همبستگی بالا وراثت سهم مهمی دارد.^{۱۸}

تحقیقات و پژوهش‌های زیادی هم در مورد تشابه هوش کلی والدین و فرزندان آنها انجام گرفته است. در اکثر این تحقیقات، بین ضریب هوشی والدین و ضریب هوشی فرزندان آنها، همبستگی بالایی نشان داده شده است. وجود تشابه زیاد، روان‌شناسان را وادار کرده است تا هوش را جزء صفاتی بحساب آورند که بیشتر از سایر صفات به ارث می‌رسد. در مورد برخی از استعدادها (به عنوان یک توانایی خاص) مثل استعداد موسیقی، بعضی از تحقیقات، جواز ارثی بودن آنها را می‌دهد،^{۱۹} اما این نکته جای بحث بیشتری دارد که در مبحث تأثیر عوامل محیطی، بیشتر بدان پرداخته می‌شود. از طرف دیگر تأثیر عوامل محیطی و اکتسابی بر هوش را از طریق مطالعه شباهت کودکان فرزندخوانده به خانواده‌هایی که آنها را پذیرفتند، بررسی کرده‌اند که در مبحث بعدی با تفصیل بیشتری بدان اشاره می‌گردد.

در مورد تأثیر توارث بر صفات شخصیتی، با تحقیقاتی که انجام گرفته این نتایج حاصل شده است: همبستگی‌هایی که می‌توان بین والدین و فرزندان، بین برادران یا حتی بین دوقلوها از حیث این صفات بدست آورد، کمتر از همبستگی‌هایی است که از نظر جسمی

یا تواناییهای ذهنی بدست می‌آید. یعنی تفاوت فردی افراد یک خانواده، در صفات شخصیتی بیشتر از تفاوت‌های آنها از نظر ویژگیهای جسمی و تواناییهای ذهنی است.^{۲۰} در مورد اثر وراثت بر تعدادی از صفات مرضی و اختلالات روانی نیز تحقیقات زیادی صورت گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که تفاوت دوقلوهای عادی و فرزندان عادی یک خانواده، از نظر عصبی بودن، تمایل به درون‌گرایی، تسلط طلبی، هیجانی بودن و ... نسبت به دوقلوهای یکسان بیشتر است. درست است نتایج این تحقیقات، نقش و اهمیت توارث را نشان می‌دهد. اما همین تحقیقات از سوی دیگر تأیید کرده است که بین دوقلوها از نظر سایر ویژگیهای شخصیتی، تفاوت‌های آشکاری وجود دارد؛ مخصوصاً در مورد اثر حوادث زندگی فردی و اثر اقامت در محیط‌های مختلف بر سلامت روانی این افراد، تفاوت‌های چشمگیری دیده شده است.^{۲۱}

بنابر این می‌توان گفت که محیط و توارث کنش و واکنش متقابل دارند. فی المثل بیماری وسواس در برخی افراد بصورت ژنتیکی وجود دارد، اما بسته به نوع محیط، در یک جا تشدید می‌شود و بالعکس در جایی دیگر ظهور و بروز پیدا نمی‌کند یا ضعیف باقی می‌ماند. این مطلب در مبحث تأثیرات محیطی تکمیل می‌شود.

و اما وراثت از دیدگاه آئین بهائی، حضرت عبداله‌اء در بیان تفاوت اخلاق ناشی از وراثت، چنین می‌فرمایند:

«... و اما تفاوت اخلاق ارثی، این از قوت و ضعف مزاج یعنی ابوین چون ضعیف المزاج باشند اطفال چنان گردند و اگر قوی باشند اطفال جسور شوند و همچنین طهارت خون حکم کلی دارد، زیرا نطفه طیبیه مانند جنس اعلی است که در نبات و حیوان نیز موجود. مثلاً ملاحظه می‌نمائید اطفالی که از پدر و مادر ضعیف و معلول تولد یابند باطبع به ضعف بنیه و ضعف عصب مبتلی و بی صبر و بی تحمل و بی ثبات و بی همت و عجز هستند، زیرا ضعف و سستی ابوین در اطفال میراث گشته ...»^{۲۲}

ملاحظه می‌شود که هیکل مبارک نیز برای توارث نقشی مهم هم از نظر جسمانی و هم از نظر تکوین شخصیت قائل هستند.

۳- محیط (عوامل محیطی - اکتسابی)

وقتی صحبت از این عوامل می‌شود، بایستی به هر آنچه که فرد از محیط اطراف خود اعم از خانواده، همسالان، بزرگسالان و بطور کلی جامعه، بطور عمدی و غیر عمدی کسب می‌کند، اشاره کرد. به عبارتی لازم است تربیت عمدی و غیر عمدی و یا تربیت مستقیم و غیر مستقیم در اینجا مورد بحث قرار گیرد.

استاد فقید دکتر محمد باقر هوشیار استاد تعلیم و تربیت، در کتاب خود «اصول آموزش و پرورش»، تربیتی را عمدی می‌داند که منظور پرورشی در میان باشد و از روی استشعار

و اراده و آگاهی باشد، یعنی تأثیر و نفوذهایی که از روی طرح و نقشه معینی اجرا شود تا بدان منظور طفل تربیت گردد.^{۲۳}

اما ارنست کریک (Ernst Krieck) یکی از محققین و متخصصین تعلیم و تربیت، معتقد است که هر نفوذ و هر تحوّل کاری است تربیتی. مثلاً وقتی که شما با یکی از دوستان خود صحبت می‌کنید هم تربیت می‌کنید هم تربیت می‌شوید. یعنی در هر حین، همه، همه را تربیت می‌کنند و خلاصه این که می‌گوید انسان غیر عمد و اشعار تربیت می‌شود و تربیت مبتنی بر طرحی نیست که کسی از آغاز ریخته باشد.

البته به این نظریه اشکال وارد کرده‌اند و آن اینکه هر تشکّل نفسانی و اجتماعی را نمی‌توان تربیت خواند. ضمن اینکه وقتی صحبت از تربیت می‌شود، مقصود از تربیت به قید خوبی آنست (در مقابل تربیت بد) و چون تربیت خوب و مطلوب، مشروط به عمد و استشعار است، بنابر این هر نوع نفوذ و تأثیری را نمی‌توان تربیت خواند. دکتر هوشیار نیز منظورش همین است. هر جا که آگاهی و اختیار و استشعار باشد آنجا تربیت به معنای مطلوب و پسندیده و تربیت عمدی است. بقیه تأثیرات و نفوذهای گرچه دارای هدفهای تربیتی نیستند و عمداً هدف تربیتی ندارند، اما تأثیر و نفوذ خود را بر طفل یا فرد بجای می‌گذارند.^{۲۴}

امیل دورکهایم (دورکیم) (Emile Durkheim) جامعه‌شناس معروف فرانسوی که به جنبه اجتماعی آموزش و پرورش اهمیت می‌دهد، ضمن برشمردن نفوذ محیط مادی (طبیعت و اشیاء) و محیط انسانی، تربیت را نفوذ بزرگترها در کوچکترها می‌داند. یعنی تربیت را عبارت از عملی می‌داند که نسل بالغ درباره نسل که هنوز برای زندگی اجتماعی قادر نیست، معمول می‌دارد. وی هدف تربیت را در این می‌داند که در خردسالان، بعضی حالات جسمانی و عقلانی و اخلاقی را ترقی دهند و آنها را برای زندگانی در جامعه سیاسی و در محیط مربوط به خود ایشان آماده سازند.

البته اشکالاتی هم بر نظریه دورکیم می‌گیرند. یکی این که وی معتقد است که هستی اجتماعی انسان که عبارتست از عقاید اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، سنن ملی و ...، در آغاز در انسان موجود نیست و باید بوجود آید و کار تربیت این است که هستی اجتماعی را در انسان هست کند، که البته این طور نیست چون نمی‌توان گفت هستی اجتماعی در انسان اصلاً وجود ندارد. دیگر این که دورکیم هدف مطلقاً برای تربیت بدست نمی‌دهد و آن را بطور مطلق به زمان و مکان و کشور معین مرتبط می‌داند.^{۲۵}

بطور کلی دورکیم، انسان اجتماعی را ترجیح می‌دهد، بر خلاف روسو که پیش از این در بخش فطرت اشاره شد، هدف تربیت را وصول انسان به وضع انسان فطری و طبیعی می‌داند.

اما گذشته از نظرات تربیتی و پرورشی مهم اندیشمندان بزرگ، رویکردها و نظریه‌های بسیار مهمی در زمینه تأثیرات اجتماعی و محیطی وجود دارد که از آن جمله نظریه یادگیری اجتماعی است. بر اساس این نظریه، رفتار از دو طریق کسب می‌شود: تقویت و سرمشق‌گیری. در فرایند تقویت، رفتاری که نتایج مطلوب و خوشایند داشته باشد در اثر تشویق و تقویت تکرار می‌شود و رفتاری که نامطلوب و ناپسند باشد بر اثر تنبیه، کمتر تکرار می‌شود. در مورد سرمشق‌گیری نیز این نظریه بر آن است که افراد از جمله کودکان از رفتار دیگران اعم از والدین، همسالان، بزرگسالان، رسانه‌ها و ... الگوبرداری می‌کنند.

این رویکرد حتی بسیاری از تفاوت‌های جنسیتی دختران و پسران را هم ناشی از همین سرمشق‌گیری و در واقع الگویابی جنسیتی می‌داند. فی المثل کودکان، بسیاری از رفتارهای مناسب جنس خود را از طریق تقویت رفتار مورد نظر و یا مشاهده رفتار دیگران می‌آموزند. یعنی این نقش‌ها و رفتارهای مناسب هر جنس در جامعه، هم آموخته می‌شود و هم مورد تقویت و تشویق قرار می‌گیرد تا بصورت یک نماد جنسی در می‌آید. برای مثال اسباب‌بازی‌هایی که به دخترها و پسرها می‌دهند متفاوت است. دخترها بیشتر عروسک دریافت می‌کنند و پسرها بیشتر برای بازی با اتومبیل و کامیون و ... تقویت می‌شوند و یا در مورد نقش‌های اجتماعی و مشاغل قالبی، دخترها (زنان) بیشتر یاد می‌گیرند و یا تقویت می‌شوند که میهماندار هواپیما باشند تا خلبان؛ اما پسرها (مردان) بیشتر از زنان تشویق و تقویت می‌شوند که خلبان شوند. از زنان، بیشتر از مردان انتظار دارند پرستار باشند. از مردان بیشتر از زنان، انتظار پلیس شدن را دارند...^{۲۶}

البته این نظرات جای بحث و نقد بسیاری دارد که در حوصله این مقال نیست، اما مراد از ذکر این مطالب در اینجا، تأکید بر شکل‌گیری رفتار و شخصیت کودک از محیط پیرامون خودش می‌باشد. ناگفته نماند که این رفتارها و خصوصیات شخصیتی در هر فرهنگ و جامعه‌ای می‌تواند متفاوت باشد. اجتماعی شدن و فرهنگ‌پذیری هر شخصی بسته به فرهنگ و هنجارهای هر جامعه یا کشوری متفاوت است. مثلاً در خصوص مشاغل قالبی که صحبت شد گرایش زنان به خلبان یا پلیس شدن در جوامع غربی بیشتر از جوامع شرقی مثل ایران است. بنابر این باز برمی‌گردیم به محیط؛ یعنی فرهنگ نیز جزئی از محیطی است که در آن بسر می‌بریم.

نکته دیگر که قابل طرح می‌باشد تعامل یا کنش و واکنش متقابل وراثت و محیط است. اینگونه نیست که گفته شود یک سری از خصائص و ویژگیها منحصراً نتیجه وراثت است و یا محیط. مثلاً غالباً ممکن است اندازه قد را معلول وراثت شمرند و حال آنکه نوع شرایط زندگی هر فرد ممکن است در اندازه قد تغییرات اساسی ایجاد کند.^{۲۷}

همچنین در مورد بعضی از استعدادها مثل استعداد موسیقی، که برخی تحقیقات، ارثی بودن آن را تا حدودی ثابت کرده است و در مبحث قبلی بدان اشاره مختصری شد، نباید فراموش کرد که در خانواده‌های موسیقی‌دانان، کودکان، بیشتر تشویق می‌شوند؛ بیشتر در معرض محرک‌های شنوایی قرار می‌گیرند و از همان سنین اولیه کودکی، امکان تمرین با آلات موسیقی را پیدا می‌کنند.^{۲۸} پس در این گونه موارد، تأثیرات محیط را نباید نادیده گرفت.

در مورد تأثیر عوامل محیطی بر هوش و میزان اکتسابی بودن آن، در مبحث وراثت اشاره شد که تأثیر محیط را می‌توان از طریق مطالعه شباهت کودکان فرزندخوانده به خانواده‌هایی که آنها را پذیرفتند مستقیماً ارزیابی و بررسی کرد. نتایج این تحقیقات نشان داده که کودکان فرزندخوانده به پدر و مادر پذیرنده خود شباهت واقعی دارند. اما این شباهت از شباهت میان کودکان با پدر و مادر حقیقی آنها که با یکدیگر زندگی می‌کنند، کمتر است. تحقیقات دیگر در مورد همزادان حقیقی (دوقلوهای همسان) است که جداگانه تربیت شده‌اند. این دوقلوها کمتر از دوقلوهای همسانی که در یک محیط تربیت شده‌اند به یکدیگر شباهت دارند.^{۲۹} این تحقیقات از یک سو نشان‌دهنده اثر محسوس محیط از جمله محیط خانواده است و از سوی دیگر به نقش و سهم وراثت اشاره دارد.

بطور کلی در مورد تواناییهای شناختی و ذهنی مثل هوش و استعداد، تحقیقات، این نتیجه را بدست می‌دهد که وراثت مجموعه‌ای از تواناییها و استعدادهای بالقوه فرد و نشان‌دهنده حد اکثر بازدهی اوست و فقط هنگامی که محیط خانوادگی و محیط اجتماعی مساعد باشد فرد به این حد اکثر دست می‌یابد.^{۳۰}

و اما از دیدگاه دیانت بهائی، حضرت عبدالبهاء در بیانی که پیش از این اشاره شد، یکی از سه عامل مهم و مؤثر بر اخلاق و نیز استعداد انسان را، عوامل اکتسابی معرفی می‌فرماید. مقصود بیان مبارک از واژه اکتسابی می‌تواند شامل همه مواردی شود که فرد از محیط پیرامون خودش، آگاهانه یا ناآگاهانه کسب می‌کند و تأثیر می‌پذیرد، اعم از خانواده، اجتماع، همسالان، وسائل ارتباط جمعی و ... اما بطور خاص مقصود هیکل مبارک می‌تواند تربیت از نوع عمد باشد. حضرت عبدالبهاء در خصوص تأثیر این عوامل و از جمله تربیت، می‌فرماید:

«... و اما تفاوت اخلاق من حیث التریبیه، این بسیار عظیم است زیرا تربیت بسیار حکم دارد. نادان از تربیت دانا شود. جبان از تربیت شجاع گردد. شاخه کج از تربیت راست شود. میوه‌های کوهی جنگلی تلخ و کز از تربیت لذیذ و شیرین گردد. گل پنج پر از تربیت صدپر شود. امت متوحشه از تربیت متمدن گردد. حتی حیوان از تربیت حرکت و

روش انسان یابد. این تربیت را باید بسیار مهم شمرد، زیرا امراض هم چنان که در عالم اجسام به یکدیگر سرایت شدید دارد به هم چنین اخلاق در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد. این تفاوت تربیت بسیار عظیم است و حکم کلی دارد...»^{۳۱}

بنابر این تربیت، همان طور که هیکل مبارک اشاره فرمودند بسیار مهم و عظیم است. البته وقتی سخن از تربیت می‌شود بقول دکتر هوشیار تربیت به قید خوبی آن مد نظر است، که در مبحث پیشین هم اشاره شد، چون تربیت بد و نامطلوب و در واقع فقدان تربیت، ممکن است آدمی را به پائین‌ترین رتبه انسانی بکشاند و حتی بفرموده حضرت عبدالبهاء از حیوان پست‌تر نماید:

«... چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد، بلکه اگر او را به حکم طبیعت گذاری از حیوان پست‌تر شود، و اگر تربیت کنی ملائکه گردد، زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اواسط افریقا ابناء نوع خویش را بدرد و بخورد...»^{۳۲}

پس اهمیت تربیت بحدی است که از سویی مقام انسان را تا رتبه حیوانی پائین می‌کشد و حتی استعداد و قابلیت فطری انسان را دگرگون و مذموم می‌نماید، چنان که در مبحث فطرت، به بیان مبارکه حضرت عبدالبهاء استناد و اشاره گردید؛ و از طرفی دیگر تربیت می‌تواند هر آنچه که بصورت استعدادها و قابلیت‌های بالقوه وجود دارد به بالفعل تبدیل کند و در واقع آنها را شکوفا کند. آنگونه که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید :

«انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه آخری بمقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. حضرت موجود می‌فرماید: انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد.»^{۳۳}

و نیز می‌فرماید:

«انسان بمثابه پولادی است که جوهرش مستور است. به ذکر و بیان و نصیحت و تربیت، جوهر آن ظاهر و هویدا گردد، و اگر بحال خود بماند زنگ مشتبهات نفس و هوی او را معدوم سازد.»^{۳۴}

حضرت عبدالبهاء نیز در خصوص اثرات تربیت می‌فرماید:

«... ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظلّ حکم انسان می‌آورد، تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر می‌کند. تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج می‌نماید. تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده [را] می‌نماید...»^{۳۵} در ادامه، هیکل مبارک به سه نوع تربیت جسمانی، انسانی و روحانی اشاره می‌فرماید و تربیت روحانی را تربیت حقیقی می‌دانند. می‌فرماید:

«لکن تربیت بر سه قسم است؛ تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی به جهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان است. و اما تربیت الهیه، تربیت ملکوتی است و آن اکتساب کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است، زیرا در این مقام، انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر "لَنَعْمَلَنَّ انساناً علی صورتنا و مثالنا"^{۳۶} شود و آن نتیجه عالم انسانی است...»^{۳۷}

پس اگر بخواهیم به اوج تأثیر عظیم تربیت که در بیانات حضرت عبدالبهاء پیش از این اشاره شد پی بریم، بایستی به تربیت روحانی که اساس تعلیم و تربیت امر مبارک است، ناظر باشیم.

در خصوص بهترین زمان تربیت و تأثیرات آن، در آثار مبارکه و بخصوص بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء تأکید گردیده که بایستی از آوان طفولیت و کودکی صورت پذیرد. می‌فرماید: «... اطفال را هر قسم تربیت نمایند نشو و نما کنند و مادام الحیات آن تربیت تأثیرش باقی و تبدیل و تغییر بسیار مشکل...»^{۳۸} و نیز می‌فرماید: «طفل مانند نهال تازه است. به هر قسم تربیت نمائی نشو و نما نماید...»^{۳۹} این بیان مبارک، نشان دهنده تأثیر عوامل محیطی و اکتسابی است.

لازم به ذکر است که نظریه‌پردازان و روانکاوانی مثل فروید هم دوران طفولیت و تجارت اولیه کودکی را دورانی حسّاس و حیاتی برای شکل‌گیری شخصیت کودک می‌دانند و معتقدند که ساختمان شخصیت انسان در همان آوان زندگی -مثلاً ۵ یا ۶ سالگی- بطور اساسی و زیربنائی شکل می‌گیرد.^{۴۰}

بنابر این ملاحظه می‌گردد که امر تربیت در آئین بهائی چقدر اهمّیت دارد، تا جایی که حضرت عبدالبهاء تفاوت‌های موجود در عالم انسان و از جمله زنان و مردان را منبعث از تربیت و یا فقدان آن می‌دانند. می‌فرماید:

«جمیع کائنات موجوده مذکر و مؤنثند و در مابین ذکور و اناث آنها فرقی نیست ... ولی چون نظر در عالم انسان می‌کنیم، می‌بینیم تفاوتست. عجباً این تفاوت خلقی است یا از جهت تربیت است؟ آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند؟ با وجودی که در ایجاد الهی تفاوت نیست، چرا این تفاوت گذارده می‌شود؟ هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نساء به مثل رجال تربیت شوند، مثل مردان می‌شوند، بلکه احساسات زنها بیشتر است، رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست، لکن تا بحال چون زنها تربیت نشده‌اند، لذا عقب مانده‌اند، باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند، البته به درجه مردها می‌رسند. علی الخصوص در هیئت اجتماعی عضو عاملند.»^{۴۱}

ملاحظه می‌گردد با توجه به بیان مبارک و نیز دیدگاه‌های نظریه‌ی یادگیری اجتماعی، بسیاری از تفاوت‌های انسان و از جمله تفاوت‌های زنان و مردان و رفتارها و نقش‌های جنسی قالبی آنها، محصول یادگیری و تربیت است و بیشتر امری اکتسابی است تا زیستی و ذاتی.

سخن پایانی

بررسی عوامل مؤثر بر نحوه شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها و تفاوت‌های موجود در آنان، موضوع مورد بحث علوم مختلف از جمله زیست‌شناسی، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی تربیتی می‌باشد.

زیست‌شناسان تفاوت‌ها را محصول عوامل زیستی و ارثی می‌دانند، آنچه که از ژنها و سلول‌های بدن انسان به ارث می‌رسد.

فلاسفه و بخصوص فلاسفه تربیتی در زمینه ماهیت و فطرت انسان صحبت می‌کنند، مثل جان لاک، ژان ژاک روسو و ... که به نظرات آنها اشاره گردید.

جامعه‌شناسان، تفاوت‌های موجود در انسان را معلول جامعه و فرهنگ و هنجارهای آن می‌دانند. جامعه‌شناسان رفتار اجتماعی و جنبه‌هایی از زندگی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهند که از عضویت انسان در جامعه ناشی می‌شود، مثل جرم، طلاق، فساد و ...^{۴۲}

روان‌شناسان، فرد را بطور مستقل مورد مطالعه قرار می‌دهند. در عین حال معتقدند که بین وراثت و محیط، کنش متقابل وجود دارد، یعنی هیچ یک به تنهایی قادر نیست کاری از پیش ببرد. نطفه بارور شده نیاز به محیط مناسب دارد تا به رشد خود ادامه دهد و محیط بدون نطفه نیز هرگز موجود زنده‌ای بوجود نمی‌آورد.^{۴۳}

در همین جا پای رشته‌ها و شاخه‌های روانشناسی همانند روانشناسی رشد، روانشناسی شخصیت، روانشناسی تفاوت‌های فردی، روانشناسی اجتماعی و روانشناسی تربیتی نیز به میان می‌آید.

روانشناسی رشد رشته‌ای است که تغییرات جسمی، عاطفی، ذهنی و اجتماعی هر فرد را در طول زندگی وی، خصوصاً دوران رشد مورد بررسی قرار می‌دهد.

روانشناسی شخصیت، مجموعه خصوصیات جسمانی و روانی انسان را تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی، مثل توارث و محیط، بررسی و مطالعه می‌کند و معتقد هست که شخصیت یک فرد ترکیب و تلفیقی منحصر بفرد از خصائص جسمی و روانی و ... می باشد که باید مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. هم چنین شخصیت افراد را باید از ملاحظه رفتار پایدار آنها که قابل مشاهده هست و جنبه بیرونی شخصیت را تشکیل می دهد، مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

روانشناسی تفاوت‌های فردی، به تفاوت‌های فردی انسان از هر لحاظ مثل سن، جنسیت و ... ناظر است و معتقد است هر فرد منحصر به فرد است و نمی‌توان دو فرد را پیدا کرد که از هر نظر به هم شبیه باشند، حتی دوقلوهای همسان؛ که در طول مقاله هم به مطالعات مربوط به آنها اشاره گردید.

روانشناسی اجتماعی، فرد و رفتار فرد را در عرصه اجتماع و فرهنگ و محیط اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. انسان به این دلیل در روانشناسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد چون در اجتماع زندگی می‌کند و با دیگران در تعامل هست. بسیاری از مطالعات و پژوهش‌هایی که تأثیرات متقابل محیط و توارث را مورد مطالعه قرار می‌دهد و بدان اشاره گردید، نتیجه تحقیقات این شاخه از علوم اجتماعی می‌باشد.

روانشناسی تربیتی هم به عنوان یک شاخه علمی مهم، هم در مطرح کردن نظریه‌های دیدگاه‌های متخصصین تربیتی و هم به عنوان یک زمینه علمی و تربیتی در امر مبارک کاربرد و کارایی دارد که تا حدودی بدانها پرداخته شد.

اما آنچه در این مطالعات و تحقیقات مطرح است، اینست که عوامل فطرت، وراثت و محیط هیچ‌گاه جداگانه عمل نمی‌کنند و شخصیت انسان برآیند و ماحصل ترکیب و تعامل این عوامل است. مثلاً نمی‌توان گفت این خصلت از یک فرد از فلان میزان عامل وراثت و فلان میزان عامل محیط ترکیب شده است. مضافاً این که تجارب مشترکی که افراد از فرهنگ‌ها و جوامع خود می‌گیرند ممکن است اثر توارث و یا سرشت و طبیعت تلقی گردد. به همین دلیل تعیین کردن سهم هر یک از عوامل فطری، ارثی و اکتسابی (تربیتی)

در تکامل و شکل‌گیری شخصیت انسان دشوار است، خصوصاً این که تحقیقات و مطالعات در مورد عامل انسانی است. از طرفی دیگر چون بسیاری از تفاوتها، می‌تواند معلول عوامل متعددی از جمله سن، جنسیت، تفاوت‌های فردی هم باشد، این ارزیابی مشکل‌تر جلوه می‌نماید. با وجود این می‌توان نقش و اهمیت هر یک از این عوامل را مورد بررسی قرار داد؛ آن‌چنان که تا حدودی بدان پرداخته شد.

اگر بخواهیم بطور خلاصه نتیجه‌گیری کنیم باید گفت درباره ارثی بودن تعداد زیادی از ویژگی‌های جسمی و بیولوژیکی مثل رنگ چشم، مو، قد...، علم زیست‌شناسی اطلاعات گران قیمتی بدست می‌دهد، اما در خصوص ارثی بودن توانایی‌های ذهنی انسان، اطلاعات بدست آمده بسیار محدود است.^{۴۴} گرچه در مورد هوش و برخی از استعدادها مثل موسیقی، محققان کفه ترازو را بیشتر به طرف توارث سنگین می‌کنند و در مورد خلق و خو، این کفه بطرف محیط سنگین‌تر می‌شود؛^{۴۵} اما باز هم جای بررسی بیشتری دارد.

در مواردی هم هست اگر خصوصیتی در انسان ضعیف باشد، مثلاً بهره هوشی شخص بسیار پائین باشد و یا از نظر بیولوژیکی قد انسان کوتاه باشد، محیط و تربیت نمی‌توانند چندان معجزه کنند و این اهمیت وراثت را می‌رساند. متأسفانه بسیاری از بیماری‌ها ممکن است در ژنها نهفته باشند که با تنش محیط می‌توانند تشدید شوند و در واقع بروز کنند، مثل بسیاری از اختلالات روانی و یا بیماری‌های جسمانی مثل دیابت. پس شخصیت انسان ترکیبی از این عوامل است. شاید بتوان گفت فطرت و وراثت چارچوبی را تعیین می‌کنند که محیط در داخل آن چارچوب می‌تواند عمل کند. اما آنچه مهم است کنش و واکنش متقابل این عوامل است.

بنابر این آنچه فطری و ارثی است تعیین‌کننده است اما میزان آن را محیط مشخص می‌کند. به عبارت دیگر تمام صفاتی که فطری و ارثی محسوب می‌شوند به کمک عوامل محیطی، اجتماعی، فرهنگی و بخصوص عوامل تربیتی و اکتسابی تحقق پیدا می‌کنند. این محیط (به معنی اعم کلمه) است که می‌تواند هم باعث ظهور و بروز استعدادها و قابلیت‌ها شود و شخصیت فرد را شکوفا و بارور کند و هم بالعکس اخلاق فطری و ارثی شخص را به سمت مسیر نامشروع و نابجا سوق دهد.

دیدگاه‌های امر مبارک و همین‌طور دیدگاه‌های علمی و تربیتی هر یک به نوعی بر نقش و تأثیر هر یک از این عوامل تأکید می‌کنند، اما در خصوص فطرت انسانی و نیز تربیت روحانی، آئین بهائی و آثار مبارکه تأکیدی خاص و دیدگاهی فراتر و متعالی‌تر دارد. فطرت انسانی در واقع سبب اصالت انسان و تمایز از حیوان می‌گردد و معرف اراده، اختیار و کمالات انسان می‌باشد. در آثار بهائی آمده است که در وجود و فطرت انسان،

سفینه عرفان دفتر ۲۱ نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

قابلیت‌ها و استعدادهای بالقوه‌ای وجود دارد که صرفاً با تربیت شکوفا و یا آشکار می‌گردد. همین نکته است که نقش و تأثیر عظیم تربیت، بخصوص تربیت روحانی، را در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان نشان می‌دهد.

مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- مفاوضات، صص ۱۶۱ و ۱۶۳.
- ۲- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، سعید شاملو، انتشارات رشد، ۱۳۷۴ش، ص ۱۱.
- ۳- فرهنگ فارسی عمید، ص ۸۷۷.
- ۴- اصول آموزش و پرورش، جلد اول، محمد باقر هوشیار، صص ۶۶ و ۶۷.
- ۵- همان مآخذ، ص ۶۷.
- ۶- همان مآخذ، صص ۲۶ و ۶۷.
- ۷- همان مآخذ، صص ۲۶ و ۲۷.
- ۸- همان مآخذ، ص ۶۸.
- ۹- همان مآخذ، ص ۲۹.
- ۱۰- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، سعید شاملو، انتشارات رشد، ۱۳۷۴ش، ص ۲۲.
- ۱۱- مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲.
- ۱۲- مفاوضات، ص ۱۶۱.
- ۱۳- همان مآخذ، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۱۴- همان مآخذ، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.
- ۱۵- در مقابل محیط، علیراد داوودی، صص ۱۳ الی ۱۵.
- ۱۶- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، صص ۲۶ و ۲۷.
- ۱۷- اصول آموزش و پرورش، جلد اول، محمدباقر هوشیار، صص ۸۱ و ۸۲.

سفینه عرفان دفتر ۲۱ نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

- ۱۸- روان‌شناسی اجتماعی، ژان استوتزل، ترجمه علی‌محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، صص ۵۱ الی ۵۶.
- ۱۹- روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، حمزه گنجی، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ش، صص ۴۶.
- ۲۰- همان مأخذ، صص ۵۲ و ۵۳.
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۵۳.
- ۲۲- مفاوضات، صص ۱۶۱ و ۱۶۲.
- ۲۳- اصول آموزش و پرورش، جلد اول، محمدباقر هوشیار، ص ۲۰.
- ۲۴- همان مأخذ، صص ۲۰ و ۲۱.
- ۲۵- همان مأخذ، صص ۲۱ و ۲۲.
- ۲۶- رشد جنسیت، سوزان گولومبوک و رابین فی وش، ترجمه مهرناز شهرآرای، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷ش، صص ۸۵ الی ۸۸.
- و نیز: رشد و شخصیت کودک، هنری ماسن و دیگران، ترجمه مهشید یاسائی، نشر مرکز، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶ ش، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.
- ۲۷- روانشناسی اجتماعی، اتو کلاین پرگ، ترجمه علی‌محمد کاردان، جلد اول، نشر اندیشه، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۶ش، صص ۲۶۷.
- ۲۸- روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، حمزه گنجی، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ش، صص ۴۶.
- ۲۹- روان‌شناسی اجتماعی، ژان استوتزل، ترجمه علی‌محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، صص ۵۷ الی ۵۹.
- این نوع تحقیقات و مطالعات و نتایج آن در کتاب روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، تألیف حمزه گنجی، ص ۴۷ به بعد هم آمده است که علاقمندان می‌توانند مراجعه کنند.
- ۳۰- همان مأخذ (روان‌شناسی اجتماعی، ژان استوتزل)، ص ۷۱.
- ۳۱- مفاوضات، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.
- ۳۲- همان مأخذ، ص ۵.

سفینه عرفان دفتر ۲۱ نقش عوامل فطری، ارثی و اکتسابی در شکل‌گیری اخلاق و شخصیت انسان

- ۳۳- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، صص ۸ و ۹.
- ۳۴- همان مأخذ، ص ۱۱.
- ۳۵- مفاوضات، صص ۵ و ۶.
- ۳۶- سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶. مضمون: [و خدا گفت] آدم را بصورت و مثال ما می‌سازیم.
- ۳۷- مفاوضات، ص ۶.
- ۳۸- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۶۹.
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۷۰.
- ۴۰- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، سعید شاملو، انتشارات رشد، ۱۳۷۴ش، ص ۲۳.
- ۴۱- خطابات مبارکه، جلد اول، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۴۲- مقدمات جامعه‌شناسی، منوچهر محسنی، نشر دوران، چاپ پانزدهم، اقتباس از صص ۱۵ الی ۱۸.
- ۴۳- روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، حمزه گنجی، انتشارات بعثت، چاپ هفتم، ۱۳۷۵ش، ص ۶۵.
- ۴۴- همان مأخذ، ص ۴۶.
- ۴۵- همان مأخذ، صص ۴۶ و ۲۰۷.